

بررسی استعاره تعاملی ماکس بلک

مرتضی براتی*

(نویسنده مسئول)

محمد رضا صالحی مازندرانی**

نصرالله امامی***

کریم لویمی مطلق****

چکیده

بر مبنای نظریه استعاره ماکس بلک، واژه‌ها در یک عبارت استعاری با یکدیگر تعامل می‌کنند تا معنایی تولید کنند که حاصل این تعامل است. بلک این تعامل را به‌عنوان تعاملی بین چارچوب و کانون استعاره تحلیل می‌کند که در آن، چارچوب با ارائه یک بستر منحصر به فرد برای کانون، نوعی گسترش معنایی بر کلمه کانونی تحمیل می‌کند. کلمه کانونی نیز از این تعامل، معنای تازه‌ای کسب می‌کند. نظریه بلک با وجود ارائه نکات ارزشمند، در باب مسائلی از جمله کسب معانی جدید در استعاره‌ها، نحوه عملکرد آن‌ها و درستی یا نادرستی گزاره‌های استعاری پاسخ روشن و قانع‌کننده‌ای ندارد. این نوشته بر آن است تا بررسی جامع و روشنی از نظریه تعاملی ارائه دهد و انتقادهایی را نیز نسبت به آن بیان کند.

واژگان کلیدی: استعاره، دیدگاه تعاملی، ماکس بلک.

*. دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. mt.barati@yahoo.com
**. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. salehi_mr20@yahoo.com
***. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. nasrollaemami@yahoo.com
****. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. klmutlaq@scu.ac.ir
[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۵؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۱/۲۳]

پیشینه تحقیق

استعاره، از جمله موضوعاتی است که از چشم اندازه‌های مختلفی مانند: بلاغت و زیبایی‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی و زبان‌شناسی به آن نگریسته شده است. پس از تاریخ دیرباز بیش از دو هزار سال، موضوع استعاره در نیمه دوم قرن بیست مورد توجه جدی فلسفه قرار گرفت. اظهارات گاه به‌گاه در مورد استعاره در آثار ارسطو، هابز، لاک و نیچه دیده می‌شود؛ به نظر می‌رسد که در میان دیگر فیلسوفان، به‌ویژه فیلسوفان تحلیلی، موضوع استعاره توجه مستمر و ویژه‌ای کسب کرده است؛ پس از سال ۱۹۵۰ است که اهمیت استعاره در فلسفه زبان و هنر اذعان و اثبات شده. البته برخی بر این باورند که این موضوع برای فلسفه به‌طور کلی، دارای اهمیت است. استعاره از جهات گوناگونی در مباحث فلسفی معاصر مطرح شده است. جدای از نقش برجسته استعاره در شعر، بلاغت و زیبایی‌شناسی، در حوزه‌هایی مانند فلسفه ذهن (مانند مسئله جایگاه استعاره مفاهیم ذهنی متعارف)، فلسفه علم (مانند مقایسه استعاره‌ها و مدل‌های تبیینی)، معرفت‌شناسی (مانند استدلال قیاسی) و در پژوهش‌های شناختی (مانند نظریه مفهوم‌سازی) نیز مطرح می‌شود. لایکان (فیلسوف برجسته ذهن و زبان) بر این باور است که «تقریباً هر جمله‌ای که بشر ایجاد می‌کند عناصر استعاره‌ای و کاربرد غیر تحت‌اللفظی دارد و این قاعده‌ای استثنانپذیر است.» (Lycan, 2000: 176). مارس جانسون در همین باب می‌نویسد «ما در میانه جنون و شیدایی استعاره‌ها هستیم. تنها سه دهه قبل وضعیت کاملاً برعکس بود: شاعران استعاره‌ها را می‌ساختند، همه مردم از آن‌ها استفاده می‌کردند و فلاسفه آن‌ها را نادیده می‌گرفتند. به نظر می‌رسد ما امروزه به‌وسیله استعاره تسخیر شدیم و در تصرف آن درآمدیم» (Johnson, 1981: ix).

مقدمه

استعاره به‌طور خاص مورد توجه و علاقه فلسفه تحلیلی^۱ و فلسفه قاره‌ای^۲ بوده است؛ اما هر کدام به دلایلی به این امر توجه نشان داده‌اند. یکی از منابع اصلی برای فیلسوفان به‌ویژه فیلسوفان تحلیلی، مقاله «استعاره» ماکس بلک بود. هرچند که خود مقاله برای اولین بار به‌طور گسترده حدود ده سال پس از انتشار آن مورد توجه قرار گرفت؛ یعنی زمانی که نلسون گودمن^۳ (۱۹۷۹) در رساله خود به بررسی آن پرداخت.

دیدگاه تعاملی ماکس بلک، نظریه‌های جانشینی و مقایسه‌ای استعاره را که برای قرن‌ها بر بحث‌ها و پژوهش‌های مربوط به استعاره حاکم بود، به چالش کشید و از بسیاری جهات نقاط ضعف آن‌ها را آشکار کرد. نظریه تعاملی را ریچاردز بنیان نهاد و پس از او، ماکس بلک با تعمیم آن، نظریه منسجم‌تر و کامل‌تری ایجاد کرد. بلک با نوشتن کتاب (مدل‌ها و استعاره‌ها) و دو مقاله (استعاره) و (نکات بیشتری در باب استعاره) تلاش کرد تا این دیدگاه را تبیین کند. وی در مقاله دوم خود پاسخ‌هایی نیز به منتقدان این نظریه می‌دهد.

مدل تعاملی استعاره

در قرن نوزدهم پس از طرح نظریهٔ رمانتیک، به علت محدودیت‌های نظریه سنتی رایج در قرن هجدهم و فراهم نبودن زمینه برای حرکت جدید، تحقیقی دربارهٔ وجود استعاره صورت نگرفت. در قرن بیستم، زبان‌شناسی و نقد ادبی دستاوردهای انقلاب رمانتیک و مهم‌ترین نظریه‌پرداز آن؛ یعنی کالریج را که عبارت بود از امحای مرز تصنعی میان سرشت انسان و طبیعت، اندیشه و شیء و زبان و جهان به معنای واقعیت، گسترش داد (هاوکس، ۱۳۹۳: ۸۷).

بزرگ‌ترین مفسر آرای کلریج، آی. ای. ریچاردز^۴ (۱۹۶۵-۱۸۹۳ م.) انگلیسی است. او از تأثیرگذارترین متفکران جدید در حوزه‌های روان‌شناسی، فلسفه، زبان‌شناسی و نقد ادبی است.

ریچاردز بر این باور است که خود پدیدهٔ زبان به‌طور ذاتی یک امر استعاری است. مطابق نظر او، ما در استعاره، چیزی را به‌واسطه و در پرتوی چیز دیگری درک می‌کنیم. چیزی آشنا در پرتو چیز دیگر درک می‌شود، به این شکل که چیزی را که بیشتر برای ما آشناست، وسیله قرار می‌دهیم تا چیز ناشناسی را درک کنیم. او کل زبان را دارای چنین خصلتی می‌داند. به این دلیل که ما در پناه زبان است که واقعیت را درک می‌کنیم؛ یعنی واقعیت نمی‌تواند خارج از چارچوب زبان وجود داشته باشد و بدون زبان نمی‌توانیم درکی از آن داشته باشیم؛ بنابراین چیزی را واسطه قرار می‌دهیم تا از طریق آن به واقعیت برسیم. گویی که کل زبان خاصیت استعاری دارد؛ استعاره‌ای است برای جهان که بدون آن نمی‌توان جهان را درک کرد. زبان در واقع جهان را خلق می‌کند.

ریچاردز در سال ۱۹۳۶، در مقالهٔ *استعاره*، با زمینه و نگرشی معنایی به موضوع استعاره از جنبهٔ بلاغت پرداخت (Ricoeur, 1977: 76). او در پی چیزی بیش از شناسایی و تحلیل ادبی استعاره بود و بر آن بود تا راه تولید معنا در استعاره را بیابد. نخست، او ادعا کرد که استعاره اصل همه‌جا حاضر^۵ زبان است و نه زینت و آرایشی که می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. نکتهٔ دیگری که مدنظر او بود، در نظر گرفتن اساسی مفهومی برای درک استعاره است. در ساده‌ترین قاعده، هنگامی که ما از استعاره استفاده می‌کنیم، دو فکر از چیزهای مختلف با هم فعال و پشتیبانی شده با یک کلمه یا عبارت داریم که معنی آن نتیجه تعامل آن‌ها است (همان، ۳۹). سومین نکته مهم در نظریات ریچاردز این است که استعاره موضوع فکر است و چیزی بیش از یکی از طرفین استعاره است.

او برای استعاره مدلی تعاملی ارائه می‌دهد. جهان ما جهانی است فرافکننده، آکنده از خصایصی که ما خود به آن نسبت داده‌ایم و این خود استعاره‌ای است مقدم و ندانسته که اساس استعاره‌های فکری و زبانی دیگر قرار می‌گیرد (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۱۷). فرض کنید در استعاره دو جزء الف و ب وجود دارد. یکی از اجزاء، چیزی است که تقریباً در معنای تحت‌اللفظی^۶ خود به کار می‌رود مثل انسان که در معنای تحت‌اللفظی خود به کار می‌رود. به این قسمت، موضوع اولیه استعاره می‌گویند؛ اما جزء دوم، آن چیزی است که در معنای تحت‌اللفظی خود به کار نمی‌رود؛ بلکه بیشتر در معنای استعاری‌اش به کار می‌رود و به آن موضوع ثانویه می‌گوییم. وقتی می‌گوییم: انسان گرگ است، مقصود ما در واقع گرگ به معنای حقیقی

آن نیست بلکه معنای استعاری آن مدنظر است. ریچاردز معتقد است استعاره باعث می‌شود این دو موضوع باهم تعامل داشته باشند؛ یعنی ما یک سری ویژگی‌ها و چیزهایی را از الف به ب نسبت می‌دهیم و در مقابل چیزهایی دیگری را از ب به الف انتقال می‌دهیم تا از طریق این فرآیند به معنای جدیدی برسیم که این معنا از هرکدام از الف یا ب به‌تنهایی، دریافتنی نخواهد بود. در این فرآیند به فهم نوظهوری می‌رسیم که بروز آن منوط به در کنار هم قرار گرفتن و تعامل بین الف و ب است. ریچاردز، همان‌گونه که از اسم کتابش؛ یعنی فلسفه بلاغت^۷ برمی‌آید، بر آن است که مطالعه بلاغت باید متکی بر فلسفه باشد.

در باور او، استعاره، حاصل فرآیندی تعاملی^۸ بین دو تصور یا ایده^۹ از دو چیز متفاوت است که کلمه واحدی آن‌ها را پشتیبانی می‌کند. معنای نهایی استعاره حاصل حضور همزمان، تعامل^{۱۰} و مشارکت این دو تصور یعنی مستعارله و مستعارمنه است و از معنای هر یک از این دو رکن به‌تنهایی، متمایز است (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

استعاره در تفکر رخ می‌دهد؛ یعنی چیزی برحسب اینکه چیز دیگری است، درک می‌شود. استعاره‌های زبانی نیز تبلور استعاره در فکر است. ریچاردز معتقد است: «استعاره‌های جانشینی^{۱۱} و استعاره‌های مقایسه‌ای^{۱۲} را می‌توان به کاربرد تحت‌اللفظی تقلیل داد اما انجام این عمل برای استعاره‌های تعاملی ممکن نیست. استعاره، به‌جای این که جانشین معنای حقیقی باشد، امری بدیل ناپذیر است. استعاره، گاهی ناگفته‌هایی را بیان می‌کند که با هیچ روش دیگری قابل بیان نیست» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

دیدگاه ریچاردز در باب سرشت استعاری زبان و همچنین نظریه او درباره معنا در تقابل با دیدگاه سنتی قرن هجدهم است که معتقد بود زبان غیرادبی باید واضح، عاری از استعاره و به‌دوراز ابهام باشد. در باور ریچاردز، استعاره را نمی‌توان حتی از زبان علوم تثبیت‌شده هم پاک کرد. در فلسفه هم هر چه مسائل انتزاعی‌تر باشد، به همان نسبت بیشتر با استعاره سروکار داریم. او ابهام را از جنبه‌های بنیادی زبان می‌داند که عمق و غنای بیشتری به معنا می‌بخشد. ابهام، بخش بزرگی از مهم‌ترین گفته‌های ما به‌ویژه در شعر و مذهب است. (Richards, 1937:128) دیدگاه تعاملی ریچاردز پس از او به‌وسیله «ماکس بلک» تعمیم پیدا کرد.

نظریه تعاملی ماکس بلک

ماکس بلک،^{۱۳} (۱۹۸۸ - ۱۹۰۹) فیلسوف آمریکایی - بریتانیایی، یکی از چهره‌های برجسته بانفوذ در فلسفه تحلیلی در نیمه اول قرن بیستم است. بلک دو مقاله معروف و یک کتاب در باب استعاره نوشته است. دیدگاه بلک را می‌توان در مقابل دیدگاه سنتی قرار داد که در آرا و اندیشه‌های ارسطو ریشه دارد. او در مقاله استعاره،^{۱۴} با دو گروه از فیلسوفان مخالف است. گروه اول فیلسوفانی که مدافع دیدگاه جانشینی استعاره^{۱۵} هستند و بر این باورند که در هر استعاره‌ای می‌توان همان محتوا را با عباراتی که در زبان تحت‌اللفظی^{۱۶} است، جانشین کرد. بلک، دیدگاه مقایسه‌ای استعاره^{۱۷} را نیز نوع خاصی از دیدگاه جانشینی می‌داند.

مطابق نظریه تعاملی، استعاره‌های جانشینی و استعاره‌های مقایسه‌ای را می‌توان به کاربرد تحت‌اللفظی تقلیل داد درحالی‌که استعاره‌های تعاملی به کاربرد تحت‌اللفظی تقلیل‌پذیر نیستند. نظریه نهایی و تجدیدنظر یافته ماکس بلک همه استعاره‌ها را تقلیل‌ناپذیر می‌داند. این نتیجه‌گیری نقطه شروعی برای تحلیل شناختی استعاره شده است (Kjærgaard, 1986:104).

ماکس بلک، نظریه تعاملی خود را بر اساس دیدگاه‌های ریچاردز ارائه کرد. نظریه او شکل بسط یافته و تا حدودی دگرگون‌شده نظریات ریچاردز در باب استعاره است. ماکس بلک در مقاله نخست خود به نام «استعاره» به بررسی استعاره از دیدگاه فلسفه تحلیلی پرداخته است. او در این اثر نظریه تعاملی^{۱۸} خود را مطرح می‌کند.

بر اساس دیدگاه تعاملی، استعاره، متضمن تعامل میان عنصر حقیقی و عنصر استعاری در یک جمله است؛ بنابراین در یک استعاره، همیشه دو جزء وجود دارد. یک جزء تحت‌اللفظی و یک جزء استعاری که هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانند معنای استعاری را ایجاد کنند. ماکس بلک عنصر حقیقی را چارچوب^{۱۹} و عنصر استعاری را کانون^{۲۰} می‌نامد و معنای استعاره را تعامل میان آن‌ها می‌داند. چارچوب و کانون استعاره در مقاله دوم بلک به «موضوع اولیه» و «موضوع ثانویه» تغییر نام می‌یابند. موضوع اولیه و ثانویه را نباید دو چیز در نظر گرفت بلکه باید به صورت مجموعه‌ای از روابط و به صورت یک نظام و به بیان دیگر به صورت یک مجموعه تلویحی^{۲۱} تصور کرد. هیلز نظریه تعاملی را این‌گونه شرح می‌کند:

هنگامی که ما به استعاره روی می‌آوریم، برخی کلمه‌ها یا عبارت برجسته، کانون، دستخوش بازتفسیری می‌شود که ناشی از واژه‌های لفظی کناری (چارچوب) است... استعاره از نوعی تنش بین معنای تحت‌اللفظی و یا محتوای کانون و معنای تحت‌اللفظی چارچوب منتج می‌شود، تنشی که وقتی کانون استعاره دستخوش تفسیر استعاری شود، فروکش می‌کند و یا حداقل کاهش می‌یابد. (Hills, 2004:147).

بلک، دلیل کاربرد استعاره‌ها در زبان را در این می‌داند که زبان تحت‌اللفظی قادر نیست روابط قیاسی گوناگونی را که ذهن میان حوزه‌های مختلف برقرار می‌سازد، بیان کند و از طرفی با بیان و تفکر استعاری بینشی را بیان می‌کنیم که به هیچ شکل دیگری بیان‌پذیر نیست. با این بیان، بلک بر ماهیت شناختی استعاره تأکید می‌کند و آن را نوعی ابزار شناختی می‌داند. کمپ و ریمر معتقدند که «دو فرض و قضیه مرکزی در این نظریه وجود دارد: نخست، اینکه استعاره‌ها «محتوای شناختی» دارند. محتوای شناختی اصطلاحی است که اغلب در ادبیات استعاره به‌عنوان روشی دیگر برای بیان این‌که استعاره‌ها معنای استعاری دارند، به کار می‌رود؛ اگرچه، محتوای شناختی لزوماً همان معنای استعاری نیست. محتوای شناختی می‌تواند هر چیزی که درک شده و یا یاد گرفته شده، باشد. استعاره‌ها نوعی وسیله هستند که ظاهراً و از قرار معلوم، محتوای شناختی را منتقل می‌کنند» (Camp, and Reimer, 2006: 853).

یک موضوع اولیه و یک موضوع ثانویه‌ای وجود دارد که یکی در معنای تحت‌اللفظی و دیگری در معنای استعاری به کار می‌رود. نکته مهمی که در اینجا بیان می‌کند این است که موضوع ثانویه یا چیزی که در معنای استعاری خود به کار می‌رود نباید به‌عنوان شیء در نظر گرفت، بلکه باید به‌عنوان نظامی از اشیاء که دارای روابط خاصی‌اند در نظر گرفت (شیخ رضایی، ۱۳۸۸: ۶۳).

نظریه بلک به چند دلیل دارای اهمیت است. بلک نخستین بررسی نظام‌مند از استعاره را در فلسفه تحلیلی انجام داد، او اولین کسی است که استعاره را به‌عنوان بخش ضروری و حیاتی بسیاری از گفتمان‌ها، از جمله گفتمان فلسفی، تلقی کرد. پیش‌ازین، فیلسوفان، استعاره را در بدترین حالت اغواگر و خطرناک و در بهترین حالت، غیرضروری و آرایش صرف سبکی می‌دانستند که باید تا جایی که ممکن است در نوشته‌های فلسفی جدی از آن اجتناب کرد.

هدف بلک پاسخ به برخی پرسش‌ها در مورد «دستور زبان منطقی» استعاره است. او مقاله «استعاره» را با برخی از ملاحظات عمومی درباره اینکه چه چیزی در مقابل، تمثیل یا نوع دیگری از مجازها استعاره محسوب می‌شود، آغاز می‌کند سپس روشی برای تحلیل ساختار عبارت استعاری فراهم می‌کند. بلک، عناصر عبارت را به آنچه او *کانون* و *چارچوب* می‌نامد، تقسیم می‌کند. *کانون* یک استعاره، کلمه‌ای است که در روشی غیرمستعارف و یا مجازی در بستری از کلمات به کار می‌رود که وقوع آن‌ها معمولی است. این زمینه، قالب و *چارچوب* عبارت استعاری است. بلک به‌عنوان مثال این عبارت را به کار می‌برد: «رئیس از طریق جلسه شخم زد.» در اینجا کلمه «شخم زد»^{۳۲} کلمه مجازی و *کانون* استعاره است، درحالی‌که باقی‌مانده جمله، به‌عنوان *چارچوب* عمل می‌کند. با این روش تحلیلی، او در ادامه به نقد چند دیدگاه مشهور استعاره می‌پردازد که به‌طور عمده در آثار نقد ادبی و بلاغت پیدا شده است. پس از آن، دیدگاه تعاملی خود را که ویرایش و بهسازی دیدگاه‌های موجود است، ارائه می‌کند. نخست در رد دیدگاه جانشینینی استعاره استدلال می‌کند که معتقد است «بیان استعاری به‌جای برخی عبارات تحت‌اللفظی معادل استفاده می‌شود.» عبارت مهم و اساسی در این دیدگاه «عبارت تحت‌اللفظی معادل^{۳۳} است.» از آنجاکه بلک باور دارد بسیاری از استعاره‌ها محتوایی شناختی دارند که فراتر از هر تفسیر تحت‌اللفظی است، این دیدگاه را باید رد کرد. (Black, 1954:273). دیدگاه دومی که بلک آن را ارزیابی می‌کند، دیدگاه مقایسه‌ای است. بلک آن را نوع دیگر نظریه جانشینینی می‌داند و به همین دلیل است که در زمینه‌های مشابه آن را رد می‌کند. آخرین نظریه استعاره‌ای که بلک به آن می‌پردازد و درنهایت آن را اصلاح و از آن دفاع می‌کند، نظریه تعاملی است. این نظریه، به‌طور برجسته، این ایده را بیان می‌کند که استعاره‌ها محتوایی شناختی دارند که نمی‌تواند با هیچ ترجمه تحت‌اللفظی بیان شود. نظریه تعاملی بر آن است که کلمات در یک عبارت استعاری با یکدیگر تعامل می‌کنند «تا معنایی تولید کنند که حاصل و نتیجه آن تعامل است» (ibid:279). بلک این تعامل را به‌عنوان تعاملی بین *چارچوب* و *کانون* استعاره تحلیل می‌کند که در آن، *چارچوب* با ارائه یک بستر منحصره‌فرد برای *کانون*، یک «گسترش معنایی بر کلمه *کانونی*» تحمیل می‌کند. کلمه *کانونی* از این تعامل «معنای تازه‌ای» کسب می‌کند؛ بنابراین، برای مثال، در بیان «رئیس از طریق جلسه شخم زد» کلمه «شخم زد» معنایی فراتر از هر معنایی که مدخل یک فرهنگ لغت ارائه بدهد، کسب کرده است.

بلک در ادامه به تحلیل این تعامل در برخی جزئیات می‌پردازد و اصطلاحات فنی بیشتر و استعاره‌های بیشتری ارائه می‌کند. او می‌گوید که یک استعاره مانند یک فیلتر عمل می‌کند. با توجه به استعاره «انسان، گرگ است»، می‌توانیم دو موضوع را در آن شناسایی کنیم: موضوع اصلی، انسان او موضوع فرعی، گرگ. در این مثال و در بسیاری از استعاره‌ها، موضوع فرعی، با فیلتر کردن تصورات خاصی در مورد انسان از طریق تصورات ما در مورد گرگ‌ها، بر اینکه چگونه ما موضوع اصلی را «می‌بینیم»^{۲۴} تأثیر خواهد داشت. بلک این تصورات (در مورد انسان‌ها و گرگ‌ها) را نظام متداول‌های مرتبط می‌نامد. این‌ها مجموعه‌ای از «باورهای استاندارد»^{۲۵} و «حرف‌های کلیشه‌ای رایج»^{۲۶} هستند که داشته‌های مشترک اعضای قسمتی از جامعه گفتاری در مورد برخی موضوعات ارائه شده، هستند؛ بنابراین، متداول‌های مرتبط و هم‌پیوند موضوع اصلی (که معمولاً در چارچوب بیان استعاری موجودند) از طریق فیلتر موضوع فرعی (کانون) دیده می‌شوند که نحوه دیدن و درک ما از موضوع اصلی را «سازمان‌دهی» می‌کنند. در استعاره، «انسان، گرگ است»، تصورات خاص ما در مورد گرگ‌ها (درنده‌خویی، جانوران شکاری و غیره) بر روی درک ما از انسان، طرح‌ریزی و افکنده^{۲۷} می‌شود.

طبقه‌بندی استعاره‌ها

یکی از اصلی‌ترین امور در هر علمی، طبقه‌بندی مفاهیم است. این امر برای مشخص کردن چارچوب بحث‌ها و موضوعات در هر علمی صورت می‌پذیرد. تقسیم‌بندی به استعاره زنده^{۲۸} و مرده^{۲۹} یکی از طبقه‌بندی مرسوم در بحث از استعاره بوده است. بلک استعاره مرده را پیکر بی‌روحي می‌داند:

هیچ فایده‌ای ندارد که یک جسد را به‌عنوان مورد خاصی از یک فرد محسوب کنیم؛ «استعاره مرده» مشهور، دیگر به‌هیچ‌وجه استعاره نیست، بلکه صرفاً بیانی است که دیگر هیچ کاربرد استعاری‌اشناپی ندارد؛ بنابراین انتظار نمی‌رود خواننده شایسته‌ای چنین بیان‌اشناپی مانند «سقوط در عشق» را استعاره بداند (black, 1977: 439).

ماکس بلک طبقه‌بندی جدیدی را برای استعاره ارائه می‌دهد. وی استعاره‌ها را در سه گروه خاموش^{۳۰}، مسکوت^{۳۱} و فعال^{۳۲} جای می‌دهد و در مقاله خود بر استعاره‌های فعال متمرکز می‌شود و آن‌ها را به دو دسته «استعاره‌های تأکیدی»^{۳۳} و «استعاره‌های تشدید»^{۳۴} تقسیم‌بندی می‌کند (ibid). استعاره‌های تأکیدی، استعاره‌هایی هستند که «تولیدکننده، هیچ تغییر یا جانشینی‌ای را در مورد واژگان به‌کاررفته نمی‌پذیرد.» بلک بر این عقیده است که این استعاره‌ها نوعی «تضمنات بیان ناشده» دارند؛ یعنی برای درک آنچه در پشت واژگان قرار دارد، همکاری شنونده و گیرنده استعاره نیاز است.

در استعاره‌های تأکیدی، به‌کارگیری واژگان دست بالا را دارد؛ به این معنا که استعاره موجود به‌هیچ‌وجه قابل‌بیان با سایر تعابیر و ترکیبات استعاری نیست و آنچه مدخلیت تمام دارد الفاظ به‌کاررفته است (حاج فرج الله دباغ، ۱۳۹۳: ۲۴)؛ اما در استعاره‌های تشدید، پیچیدگی‌های تضمینی زیادی وجود دارد. به بیانی

دیگر «استعاره‌های تشدید غنی هستند و به همین سبب می‌توان آن‌ها را شرح و بسط بسیار داد و از جهات بسیاری درباره آن‌ها بحث کرد.» (همان).

بلک، استعاره قوی را ترکیبی از این دو می‌داند و می‌نویسد: سرانجام، من استعاره‌ای را که هم تأکیدی و هم تشدید باشد، استعاره‌ای قوی می‌دانم. (Black, 1977:440) او استعاره‌های ضعیف را استعاره‌هایی می‌داند که دارای میزان کمی از تأکید و تشدید هستند و به سبب کثرت به کار رفتن به معنای واقعی و تحت‌اللفظی خود نزدیک شده‌اند. بلک این استعاره را جوک بی‌مزه^{۳۵} یا لطیفه فلسفی مبهم^{۳۶} می‌خواند که در مقابل استعاره‌های جذاب و قوی قرار می‌گیرند (ibid).

دیدگاه تعاملی بازبینی شده

بلک مقاله نخست خود را تلاشی در تبیین کاربردهای استعاره می‌داند و در مقاله دوم بر آن است تا نشان دهد که استعاره‌های قوی چگونه عمل می‌کنند «نظریه تعاملی» که من در استعاره (مقاله نخست) ارائه دادم به‌عنوان تلاشی برای روشن‌تر کردن برخی از کاربردهای کلمه «استعاره» - و یا اگر کسی حالت کلی را ترجیح می‌دهد، برای تجزیه و تحلیل مفهوم استعاره بود با نگاهی به گذشته، ترجیح می‌دهم به موقعیت خودم به‌عنوان کمکی برای درک اینکه چگونه اظهارات قوی استعاری کار می‌کنند، فکر کنم.» (ibid: 441). او معتقد است که این تغییر در قاعده سازی از تجزیه و تحلیل مفهومی به تجزیه و تحلیل عملکردی است. بلک ارزش دیدگاه تعاملی خود را در مقایسه با دیگر دیدگاه‌ها دست‌یافتنی می‌داند. شایستگی‌های نظریه تعاملی؛ یعنی توسعه و اصلاح دیدگاه‌های ارزشمند ریچاردز، باید در برابر تنها جایگزین‌های موجود خود (« نظریه جانشینی » و « نظریه مقایسه‌ای (مورد خاصی از نظریه جانشینی) سنتی) سنجیده شوند (ibid). وی معتقد است هر دو دیدگاه رقیب، استعاره را غیر تأکیدی محسوب می‌کنند و برای واژگان اهمیتی در نظر نمی‌گیرند. بلک قاعده‌های اصلی دیدگاه تعاملی خود را با پیشرفت‌های جزئی، این‌گونه در مقاله دوم خود بازسازی می‌کند:

۱. یک بیان استعاری دو موضوع متمایز دارد که به‌عنوان موضوع «اولیه» و موضوع «ثانویه» شناخته شده است. بلک در مقاله استعاره، به‌جای آن‌ها از موضوعات «اصلی» و «فرعی» صحبت می‌کند. واژه‌ای که به‌صورت تحت‌اللفظی به کار می‌رود، «چارچوب» و واژه‌ای که کاربرد استعاری یافته است، «کانون» استعاره نام دارد.
۲. موضوع ثانویه به‌عنوان نظام و نه یک چیز فردی یا شیء منفرد در نظر گرفته می‌شود. «بنابراین، من بیان "جامعه دریا است" والاس استیونز را خیلی در مورد دریا نمی‌دانم (به‌عنوان "چیز" در نظر گرفته) بلکه به‌عنوان نظامی از روابط که با حضور کلمه "دریا" در جمله مورد بحث نشان‌دار می‌شود، تلقی می‌کنم.» (ibid).

۳. گفتار استعاری این‌گونه عمل می‌کند که قسمتی از «مدلولات مرتبط» به موضوع ثانویه برای موضوع اولیه حمل می‌شوند. «موضوع ثانویه تا حدودی مبتنی بر سیاقی است که استعاره در آن به‌کاررفته است و این سیاق در یک جامعه زبانی به وجود می‌آید و به اشتراک گذاشته می‌شود.» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۲۶)

۴. سازنده استعاره بعضی از ویژگی‌های موضوع اولیه را به انتخاب خود مؤکد یا تضعیف می‌کند. وی این کار را تا حدی انجام می‌دهد که بتواند احکامی را که با شبکه تضمینات موضوع ثانویه هم‌شکل و همانند هستند به دست آورد و به موضوع ثانویه نسبت دهد.

۵. در یافت و زمینه بیان استعاری خاص، دو موضوع در روش‌های زیر «تعامل» می‌کنند: (الف). حضور موضوع اولیه، شنونده را به انتخاب برخی از ویژگی‌های موضوع ثانویه برمی‌انگیزد؛ (ب) او را به ساخت یک «شبکه تضمینی»^{۳۷} موازی فرامی‌خواند که می‌تواند برای موضوع اولیه مناسب باشد؛ (ج) متقابلاً باعث تغییرات مشابهی در موضوع ثانویه می‌شود. بلک این تقسیم موضوعات را امری ذهنی و به شکل مجازی می‌داند:

گرچه من اینجا از تعامل موضوعات صحبت می‌کنم، چنین نتیجه‌ای البته در اذهان گوینده و شنونده تولید می‌شود؛ آن‌ها هستند که منجر به درگیر شدن در انتخاب، سازمان‌دهی و «طرح‌ریزی» شدند (Black, 1977: 442).

بلک گزاره‌های استعاری را مانند کنشی زبانی می‌داند که به‌طور ذاتی نیاز به فهمیده شدن و گشوده شدن^{۳۸} دارند؛ یعنی هر شنونده در یک جامعه زبانی می‌تواند به گزاره‌ای استعاری پاسخی خلاقانه بدهد و در همین کنش و واکنش است که واژگان استعاری فخیم‌تر و قوی‌تر می‌شوند (ibid).

نحوه عملکرد گزاره‌های استعاری

بلک با ارائه مثالی نحوه عملکرد یک گزاره استعاری را بیان می‌کند به «ازدواج یک بازی دوسر برد یا برد-برد است». در این استعاره نسبتاً «فعال» شبکه دلالت و تضمینی ممکن است تا حدودی به شرح زیر تفسیر شود: (G1) «بازی» رقابتی است؛ (G2) بین دو حریف؛ (G3) که در آن یک بازیکن تنها با برد دیگری می‌تواند برنده شود. (Black, 1977: 443) می‌توان متناظر با این نظام، نظامی دیگر درباره ازدواج ایجاد کرد که همه عناصر نظام پیشین را دارا باشد: «(M1) ازدواج یک مجاهدتی مداوم است. (M2) بین دو مسابقه‌دهنده (M3) که در آن پاداش (قدرت؟ پول؟ رضایت؟) یک شرکت‌کننده تنها در صورتی به دست می‌آید که برای دیگری به دست آمده باشد.» (ibid). اکنون می‌توان روابط مذکور میان این دو نظام متناظر را بررسی کرد. میان G2 و M1 می‌توان شباهتی را در نظر گرفت. رقابت و مجاهدت از جهتی به هم شبیه هستند، اما این‌همان نیستند. میان G2 و M2 رابطه این‌همانی برقرار است؛ زیرا موضوع موردنظر «وجود طرفین» است که در هر دو مشترک است و سرانجام، در انتقال از

G3 به M3 «برد» گسترش یافته و معنای «پاداش» را هم در خود جای داده است. میان G1-3 و M1-3 نوعی قیاس برقرار است به گونه‌ای که می‌توان نوعی هم‌شکلی را میان آن‌ها مشاهده کرد. وی معتقد است که در این موارد نمی‌توان به یک «داوری قطعی» دست پیدا کرد و این موضوع در همه موارد گزاره‌های استعاری یافت می‌شود. «درواقع، وی بر این باور است که ما می‌بایست ضرورتاً پس پشت واژگان» را درک کنیم، نمی‌توانیم مرزهای معینی را برای تفسیر گزاره‌های استعاری تعیین کنیم.» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۲۸) این بدین معنا است که تفسیر گزاره‌های استعاری فرآیندی باز است و حد قطعی ندارد. همین امر موجب ابهام می‌شود که در نظر بلک از ضروریات استعاره است.

در باور من، در حال حاضر دشواری در قضاوت محکم و قاطع در چنین مواردی در تمام موارد از گزاره‌های استعاری وجود دارد. از آنجاکه ما لزوماً باید «پشت کلمات» را بخوانیم، نمی‌توانیم مرزهای محکم دور تفسیرهای پذیرفتنی بکشیم. ابهام محصول لازم القاگری استعاره است (Black 1977:444).

ماکس بلک پس از بررسی دو شبکه تضمینی مثال بالا، پنج نوع رابطه میان شبکه مدلولات نظام‌های متناظر کشف می‌کند: الف) این‌همانی، ب) بسط (ج) شباهت، د) قیاس و یا (ز) آنچه «اتصال استعاری»^{۳۹} نامیده می‌شود (آن گونه که اغلب، استعاره اصلی دلالت بر استعاره فرعی دارد) (ibid).

تفاوت استعاره‌ها و تشبیهات

ماکس بلک بر نلسون گودمن خرده می‌گیرد که تفاوت میان استعاره و تشبیه را درک نکرده است. بلک در اینجا بر آن است تا خود این تفاوت را تبیین کند. در یک بیان استعاری با دو موضوع اولیه و ثانویه مواجه هستیم و میان این دو موضوع شبکه‌ای از همانندی‌ها رخ می‌دهد که میان تک‌تک اعضای آن‌ها رابطه تناظر برقرار می‌کند. در گزاره «فقر جرم است» بیان ما درباره «جرم» با «فقر» تناظر پیدا کرده است؛ بنابراین واسطه هر استعاره، «تمثیل یا تناظر ساختاری»^{۴۰} است. در باور وی، هر گزاره استعاری بر دو چیز دلالت می‌کند: «گزاره شباهتی»^{۴۱} و «گزاره مقایسه‌ای»^{۴۲}. بلک این گزاره‌ها را ضعیف‌تر از آن می‌داند که بتوانند مبنای استعاری را تشکیل دهند. «این داوری، در واقع نوعی اتخاذ موضع در مقابل دیدگاه‌های رقیب یعنی جایگزینی و مقایسه‌ای است که اولی با گزاره‌های شباهتی سروکار دارد و دومی با گزاره‌های مقایسه‌ای» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۰: ۳۰). وی تشبیه را ضعیف‌تر

از استعاره و یکی دانستن آن‌ها را نامعقول می‌داند. او استعاری اندیشیدن را نگرستن از پشت عینک می‌داند. «نگاه به یک منظره از طریق عینک آبی با قیاس آن منظره با چیز دیگر، تفاوت دارد.» (Black, 1977:445).

در نظر او این فرض که گزاره استعاری با مقایسه نکته به نکته برابر است، موجب بدفهمی کارکرد یک

استعاره است و آن را مقایسه‌ای نامربوط می‌داند که اثربخشی یک استعاره خوب را از بین می‌برد: تصور اینکه بیان استعاری انتزاع یا مقایسه نکتہ به نکتہ تحت‌اللفظی است که در آن موضوعات اولیه و ثانویه به خاطر بیان تفاوت‌ها و همچنین شباهت‌ها در کنار هم می‌آیند و همسان‌سازی می‌شوند، بدتفسیری و بدفهمی کارکرد یک استعاره است. در مقایسه نامربوط یک موضوع با موضوع دیگر، قدرت و اثربخشی متمایز یک استعاره خوب را قربانی می‌کنیم (ibid). مقایسه تحت‌اللفظی فاقد قدرت الفکری و الهام بخشی^{۴۳} است و باعث می‌شود توان استعاره برای تحمیل نظر خود از بین برود.

تفکر استعاری

بررسی‌های پیشین بلک، توجهی به حالت و وضعیت ذهن کسی که گزاره استعاری را تصدیق می‌کند (شنونده)، ندارد. استعاره خوب گاهی سازنده خود را متأثر و یا توقیف می‌کند و یا با او تصادم می‌کند. ما در برخورد با استعاره، یک «بارقه‌ای از بینش»^{۴۳} داریم نه اینکه تنها A را با B مقایسه می‌کنیم و یا حتی اینکه آن‌گونه که B بود به A فکر می‌کنیم. بلک تصریح می‌کند که اصالتاً «تفکر استعاری» اذهان را تقویت و تشجیع می‌کند تا با پیوند زدن مفاهیم، ابداعات مفهومی انجام دهد «گفتن به‌طور جدی و با تأکید که "زندگی دریافت و انتقال اطلاعات است" حداقل این است که به زندگی به‌عنوان گذرگاه اطلاعات بیندیشیم. (نه آنکه، صرفاً مانند آن باشد)». (Black, 1977:446). در پاسخ به این پرسش که چرا باید استعاری اندیشید، بلک بر این باور است که بیان و تفکر استعاری قابلیت‌هایی دارد که تفکر غیراستعاری فاقد آن است. «گاهی اظهارات و تفکر استعاری بینشی را ارائه می‌دهند که به هیچ شکل دیگری بیان پذیر نیست». (ibid: 448). در نظر او زبان تحت‌اللفظی توانایی آن را ندارد تا تناظرات غنی، روابط و شباهت‌ها را بیان کند. «با زبان استعاری می‌توان از چهره‌ای دیگر از این عالم پرده‌برداری کرد که با زبان واقعی و تحت‌اللفظی امکان آن وجود ندارد.» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۳۳) استعاری اندیشیدن با ابداع و نوآوری همراه است و همین امر موجب کشیده شدن استعاره به حوزه علوم شده است.

تشخیص استعاره‌ها

منتقدان نظریه تعاملی معتقدند آن‌گاه این نظریه کامل می‌شود که معیاری برای شناسایی گزاره‌های استعاری داشته باشد و باید متغیری^{۴۴} وجود داشته باشد که به‌وسیله آن دریابیم گزاره استعاری به‌درستی تفسیر و تعبیر شده است. بلک نیاز به برخی از این‌گونه معیارهای شناسایی، ضروری و یا صرفاً تشخیصی را پاسخ به اصرار نویسندگان دیگر می‌داند و خود چندان علاقه‌ای به این امر ندارد. منتقدان بلک معیار تشخیص پذیر گزاره‌های استعاری را در این می‌دانند که اگر آن گزاره را به‌صورت تحت‌اللفظی در نظر بگیریم «بی‌معنا»، «متناقض» و «نادرست» می‌شود. او در پاسخ به این معیار تشخیصی می‌گوید که تعیین معیار و ملاک برای شناسایی استعاره اگرچه ممکن است جامع باشد ولی به‌هیچ‌وجه مانع نیست؛

زیرا این معیار صنایع مجازی بسیاری از جمله مبالغه را نیز دربر می‌گیرد و خاص استعاره نیست. ایراد جدی‌تری که او بر این معیار تشخیصی وارد می‌کند این است که «نقیض هر گزاره استعاری به‌خودی‌خود می‌تواند استعاری باشد و از این‌رو اگر تحت‌اللفظی فهمیده شود، ممکن است درست باشد» (Black, 1977:449). برای مثال او می‌گوید:

فرض کنید من با اظهار محاوره‌ای، «همان‌طور که می‌دانیم، انسان گرگ است» با گفتن «اوه، نه انسان گرگ نیست بلکه شترمرغ است.» مقابله کنم، در بافت و بستر، «انسان گرگ نیست» به همان اندازه نقیض آن استعاری است. (همان)؛ بنابراین بلک معیار تشخیصی را شکست‌خورده می‌داند. در باور او نفی هر بیان استعاری می‌تواند خود یک بیان استعاری باشد و اگر به معنای واقعی کلمه گرفته‌شده باشد، درست خواهد بود. بلک نیازی نمی‌بیند که نمونه‌ها را به چنین نفی‌هایی محدود کند؛ بنابراین بعضی گزاره‌ها حتی در صورت غیر نقیض بودن نیز به‌گونه‌ای تحت‌اللفظی دارای معنا و درست هستند. برای مثال هنگامی که ما می‌گوییم: «او درواقع در یک خانه شیشه‌ای زندگی می‌کند»، از یک شخص که درواقع در یک خانه ساخته شده از شیشه زندگی می‌کند، صحبت می‌کنیم و هیچ‌چیز ما را از به کار بردن این جمله برای ایجاد یک بیان استعاری منع نمی‌کند (ibid).

وفق نظر بلک هر معیاری، هرچند پذیرفتنی، برای حضور استعاره، در شرایط خاص فسخ‌پذیر است. بلک بر این باور است که نمی‌توان به جهت معرفت‌شناختی از ملاک و محکی متقن برای گزاره‌های استعاری سخن گفت، چراکه ساختار استعاره‌ها بی‌نهایت است و نمی‌توان آن‌ها را تحت یک قالب بدون خطا درآورد (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۳۵).

خلاقیت استعاره‌ها

ماکس بلک می‌گوید که چون استعاره‌ها با نوآوری همراه‌اند پس خلاقانه هستند. وی از این دیدگاه که گزاره استعاری گاهی اوقات می‌تواند با تغییر روابط میان اموری که بر آن دلالت دارد، دانش و بینش جدید تولید کند، دفاع می‌کند و معتقد است موافق بودن با این دیدگاه، واگذار کردن نقش شناختی قوی به استعاره‌های خاص است؛ اما مخالف بودن لزوماً واگذار کردن کامل آن‌ها به برخی از حوزه‌های «تخیل» نیست. بر مبنای دیدگاه بلک، پس بهتر است به‌جای آنکه بگوییم استعاره‌ها شباهت‌های پیشین را شکل‌دهی می‌کنند، بگوییم استعاره‌ها در برخی موارد، شباهت‌هایی را خلق می‌کنند (Black, 1977:449).

منتقدان نظریه تعاملی این بحث را پیش می‌کشند که چگونه ذهن می‌تواند رابطه‌ای را خلق کند که از پیش وجود نداشته است؟ پاسخ بلک این است که این پرسش از آنجا ریشه می‌گیرد که آن‌ها تنها وجه عینی رابطه‌ها را مدنظر دارند. بلک منتقدان خود را متهم به‌نوعی مصادره به مطلوب می‌کند؛ به این معنا که در باور به این رابطه‌های عینی، فرض وجود آن‌ها از قبل معلوم است. بلک قویا واقع‌گراست، اما

موضع وی در مورد رابطه‌ها، عینی-ذهنی است. (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۳۶). از نکاتی که بلک بر آن تأکید می‌کند یکی آن است که استعاره، گاه شباهت‌هایی از پیش موجود (عینی) را در پیش چشم ما قرار می‌دهد و گاه خود ایجادکننده شباهت‌هایی میان دو مؤلفه استعاره است؛ شباهت‌هایی که از هیچ راه دیگری جز استعاره قابل حصول، فهم و بیان نیستند. در این معنا است که استعاره خصلت محتوا افزایی دارد و نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. به‌عنوان مثال، وقتی در مواجهه با فردی که هیچ احساساتی از خود بروز نمی‌دهد از استعاره «او یک تکه یخ است» استفاده می‌کنیم، شباهت بین فرد بی‌احساس و یک تکه یخ از مقوله شباهت‌هایی که از پیش موجود بوده باشند، نیست؛ بلکه ما این شباهت را همین‌جا و در خلال استفاده از این استعاره ساخته‌ایم. به عبارتی، ما فرد بی‌احساس را به‌مثابه یک تکه یخ دیده‌ایم، بدون آن که شباهتی عینی میان این دو وجود داشته باشد (شیخ رضایی، ۱۳۸۷: ۶۳).

بلک اظهار امیدواری می‌کند که بتواند نشان دهد استعاره‌ها در کنار وجه عینی، دارای وجه ذهنی نیز هستند. او بر این نظر است که در بعضی امور مانند استعاره‌ها «شبیهِ است»^{۴۵} با «شبیهِ به نظر می‌رسد»^{۴۶} اختلاف اندکی دارد؛ بنابراین در گزاره‌های استعاری آنچه در واقعیت شباهت دارد و آنچه به نظر بیننده شبیه است به هم نزدیک است اما در گزاره‌های غیراستعاری این‌گونه نیست. مثالی که بلک در این باره ارائه می‌دهد این است که «بلندتر است» با «بلندتر به نظر می‌رسد است» تفاوت دارد مثال «فلانی از برادرش بلندتر است» با «فلانی از برادرش بلندتر به نظر می‌رسد» تفاوت معناداری دارد. پس روابط در گزاره‌های استعاری دارای دو وجه عینی و ذهنی است. «این روابط را باید از دو منظر بررسی کرد: یکی اینکه در واقعیت چگونه‌اند (اگر امکان بررسی باشد) و دیگری اینکه از نظر مشاهده‌گر به چه نحوند» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۳۷).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا تاکنون استعاره‌ها، کارکردی مانند «ابزار شناختی» داشته‌اند؟ پاسخ بلک مثبت است. بلک استعاره‌ها را ابزاری برای درک وجوه پنهان واقعیت جهان می‌داند و می‌نویسد: هنوز هم مایل به ادعا هستم که برخی از استعاره ما را قادر به دیدن جنبه‌های از واقعیت می‌کنند که تولید استعاره کمک می‌کند تا آن جنبه‌ها شکل بگیرند (Black, 1977: 453). در باور بلک ما با زبان استعاری دست به آفرینش جهان دیگری نمی‌زنیم؛ بلکه از نهانی‌های جهان موجود خبر می‌دهیم که با زبان واقعی و تحت‌اللفظی کشف نمی‌شوند و نیازمند بینش‌های دیگری هستند که در حوزه زبان استعاری است.

گزاره‌های استعاری به‌عنوان ابزارهای شناختی

بلک معتقد است جنبه‌های خلاقانه و یا ابداعی استعاره‌های مولد روشن و اثبات شده است، به سبب آنکه آن‌ها گاهی می‌تواند به‌عنوان ابزارهای شناختی به کار روند که از طریق آن کاربران آن‌ها می‌تواند دیدگاه‌های جدیدی از یک حوزه به دست آورند. یک دیدگاه، باید چشم‌اندازی از چیزی باشد:

او می‌گوید وظیفه من در اینجا این است پیشنهادهایی در مورد چیستی آن «چیز» و اینکه تا چه حد داشتن آن می‌تواند بینشی در مورد «اشیاء چگونه‌اند» ارائه دهم. منظور او از این بیان این است که آیا استعاره‌ها می‌توانند بگویند اشیا و جهان چگونه‌اند. «به نیکی پیداست که بلک دغدغه‌ای معرفت‌شناختی دارد و به دنبال ربط و نسبت گزاره‌های استعاری با جهان پیرامون است؛ بدین معنا که گزاره‌های استعاری به چه نحو معرفت بخش‌اند و از ناحیه نامکشوف عالم پرده برمی‌دارند.» (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۳۹).

بلک، گزاره‌های استعاری را دارای شرایط صدق و کذب نمی‌داند:

این نقض و خطا دستور زبان فلسفی است که درستی یا نادرستی به استعاره‌های «قوی» محول می‌کند. آنچه پشت میل به بسط درست برای تناسب با برخی از این موارد (مانند زمانی که کسی به گونه‌ای کاملاً روشن ممکن است به استعاره «نیکسون یک تصویر اطراف خلأ است» با گفتن: «درست است!» پاسخ بگوید) است، شناختی است که می‌گوید استعاره ضرورتاً به قلمرو خیال متعلق نیست و صرفاً برای برخی از «اثرات زیبایی‌شناسی» راز آمیز، آن‌گونه که برخی از نویسندگان ادعا دارند، به کار نمی‌رود بلکه در واقع «چیزی می‌گوید» (Black, 1977: 454). او از ابزارهای شناختی این‌گونه نام می‌برد: نگاره و نقشه، گراف و نمودارهای تصویری، عکس‌ها و نقاشی‌های «واقعی» و بالاتر از همه، مدل‌ها، ابزارهای شناختی آشنا برای نشان دادن «چگونگی اشیا و امور» (ibid). بلک دو مؤلفه جدید را جایگزین صدق و کذب در گزاره‌های استعاری می‌کند:

بلک برای آنکه خدشه‌ای در منظومه معرفتی‌اش ایجاد نشود دو مؤلفه «دقیق» و «نادقیق»^{۴۷} را به جای صدق و کذب می‌نشانند. به این معنا که همان‌گونه که یک دیاگرام صادق نیست اما می‌تواند دقیق یا نادقیق باشد، یک گزاره استعاری هم علیرغم نداشتن صدق و کذب می‌تواند دقیق یا کارگشا باشد (حاج فرج‌الله دباغ، ۱۳۹۳: ۴۰).

در نظریه استعاره تعاملی بلک، زمانی که ما استعاره را به کار می‌بریم، دو فکر از چیزهای مختلف فعال باهم و حمایت‌شده به‌وسیله یک کلمه یا عبارت داریم که معنای آن حاصل تعامل متقابل آن‌ها است (Black, 1993: 37)؛ بنابراین ممکن است این‌گونه تصور شود که دو فکر از تفاوت مشخص بین کانون و چارچوب استعاره ایجاد شده است و فقط به این دلیل که افکار یا معانی قبل از استعاره متمایز بودند ممکن است در این بافت و متن تعامل کنند. با این وجود، بلک با این بیان که کانون استعاره، زمانی که در چارچوب جدید خود قرار داده می‌شود باید معنای جدیدی کسب کند، از این هم فراتر می‌رود این معنای جدید «نه کاملاً معنای کاربردهای تحت‌اللفظی آن است و نه کاملاً معنایی است که هر جایگزین تحت‌اللفظی باید داشته باشد» (Black, 1954: 279). معنای گسترده،^{۴۸} از طریق آنچه ماکس بلک «نظام متداول‌های هم‌پیوند»^{۴۹} می‌نامید، ایجاد می‌شود. برای مثال در استعاره «جان، گرگ است»، هنگامی که کسی تمام مفاهیم و تصوراتی را که یک نفر با جان مشترک دارد و همه مفاهیم و تصوراتی که یک نفر

با گرگ به اشتراک می‌گذارد را تصور کند، تصورات و مفاهیم به اشتراک گذاشته نشده سقوط می‌کنند و از بین می‌روند و آنچه باقی می‌ماند نیروی کانون استعاره است، آن متداول‌های باقی‌مانده با هر دو افکار مرتبط می‌شوند؛ بنابراین متداول‌های مرتبط عمل می‌کنند؛ زیرا تمام صفاتی که کسی با آن‌ها درباره گرگ و درباره انسان‌ها می‌اندیشد، گرد هم می‌آیند تا معنای جدیدی به گرگ بدهند. بلک این‌گونه توضیح می‌دهد:

فرض کنید من به آسمان شب از طریق یک تکه شیشه به شدت دودی که خطوط خاص در آن روشن مانده است، نگاه می‌کنم؛ پس من تنها ستاره‌هایی را می‌بینم که می‌تواند بر روی خطوطی قرار بگیرد که از پیش بر روی صفحه نمایش آماده شده بود و ستاره‌هایی که من می‌بینم آن‌گونه که به وسیله ساختار صفحه نمایش سازمان یافتند، دیده خواهند شد. ما می‌توانیم به یک استعاره به‌عنوان چنین صفحه‌نمایشی و به «سیستم متداول‌های هم پیوند» کلمه کانونی، به‌عنوان شبکه‌ای از خطوط بر روی صفحه‌نمایش، بنگریم. می‌توانیم بگوییم موضوع اصلی «بیدن/از طریق»^۵ بیان استعاری و یا اگر ترجیح دهیم، موضوع اصلی این است که «پیش‌بینی بر» زمینه موضوع فرعی است (ibid: 288).

نکته‌ای که در باب «متداول‌های مرتبط» لازم است بیان شود این است: چیزی که می‌تواند برای یک شی، «متداول» نامیده شود، باید امری فرهنگی باشد؛ یعنی این متداول‌ها باید به‌طور معمول به‌وسیله اعضای همان فرهنگ به‌عنوان عقاید به حساب آیند. مهم نیست این باورها غلط باشد، گرافه و اغراق‌آمیز و غیره باشند، آنچه اهمیت دارد این است که این‌ها عباراتی هستند که آنگاه که چنین استعاره‌ای فراخوانده می‌شود، معمولاً اندیشیده می‌شوند.

همان‌گونه که جان سرل می‌گوید، حتی هرچند گوریل درواقع موجودات طبیعی باشند، استعاره «ریچارد گوریل است»، ممکن است به معنی چیزی شبیه به «ریچارد کریه و کثیف و خشن است»، باشد. حتی اگر گوریل کریه و یا خشن نباشد (Davis, 1991: 519) این استعاره فهم‌پذیر خواهد بود چراکه هنگامی که چنین استعاره‌ای گفته شود، این متداول‌های «کریه بودن و خسونت» آن‌هایی هستند که آزادانه و به‌راحتی احضار و برانگیخته می‌شوند (Black, 1966: 40).

نقد نظریه تعاملی

در رابطه با این پرسش که آیا کلمات خاص در یک استعاره، معنای جدیدی می‌گیرند، بلک می‌گوید که این‌گونه نیست. او در مقاله اول خود می‌گوید که کلمه کانونی، معنای گسترده‌ای از طریق تعاملش با معنای کلمات در چارچوب کسب می‌کند؛ بنابراین، آیا باید فرض کنیم که آن‌ها حداقل یک معنی جدید «موقتی»^۵ در چارچوب بیان استعاری به دست می‌آورند؟ در اینجا بلک تا حدودی از پاسخ دادن گریزان است.

آیا برای مثال در این شعر "Poetry is a pheasant disappearing in the brush" منظور والاس استیونس از «قرقاول» خواندن شعر چیزی است که دم و پر دارد و قادر به پرواز است، در نتیجه تصور پوچ و بی‌معنایی که یک شعر به معنای واقعی کلمه، یک پرنده است را بیان کرده است؟ و یا بالعکس، او بر آن است با استفاده از این عبارت چیزی در مورد شعر بگوید؟ (Black, 1979:137).

به‌طورقطع پاسخ بلک مورد دومی است؛ اما وقتی بلک می‌گوید که استعاره‌ساز «یک معنا و مفهوم دیگرگونه» را به یک کلمه وصل می‌کند، چه منظوری دارد؟ این امر به‌سادگی و با قرار دادن یک کلمه در یک زمینه و بستر استعاری رخ می‌دهد. این مطلب در مقاله نکات بیشتری درباره استعاره^{۲۴} تا حدودی روشن‌تر می‌شود.

در مقاله استعاره، (در پاسخ به ایراد برخی از منتقدان بعدی خودم) گفتم که تعامل منتسب شامل «تغییر در معنی کلمات است. البته منظور من تغییری در معنای گوینده (و معنای شنونده متناظر) است؛ یعنی آنچه هر دو آن‌ها به‌وسیله کلمات درک می‌کنند و آن‌گونه در زمان خاص به کار می‌رود» (Black, 1977: 443): بنابراین واژگان در استعاره فقط در سطح معنای گوینده معانی گسترده می‌گیرند.

پرسش بعدی این است که آیا خالقان استعاره، با خلق یک استعاره چیزی (فراتر از معانی تحت‌اللفظی کلمات خود) می‌گویند؟ آیا در نظر بلک، عبارات استعاری به‌عنوان یک کل، یک معنای مجازی یا استعاری متمایز از معنای تحت‌اللفظی عبارت دارند. به‌طور روشن پاسخ به این پرسش بله است. این همان چیزی که دیدگاه استعاری بلک درباره آن است؛ یعنی ساختار معنای مجازی؛ اما باین‌وجود اگرچه بلک یک محاسبه بسیار روشن از چگونگی تعامل کلمات با یکدیگر ارائه می‌دهد که منجر به تولید معانی جدید می‌شود، اما شناسایی معنا، حتی در قلمرو معنای «گوینده» و «شنونده» دشوار است. معنای کامل نمی‌تواند شامل تعبیر و یا تفسیر تحت‌اللفظی باشد، زیرا بلک می‌گوید که این امر «بینش» اصلی^{۲۵} که استعاره به ما می‌دهد را در خود ندارد (Black, 1954: 286). این بینش اضافی در خود استعاره و یا در فهم استعاره قرار می‌گیرد، با این حال بلک هرگز توضیح روشنی از آنچه این بینش دقیقاً چیست، به دست نمی‌دهد.

آیا یک استعاره‌گزاره‌ای را بیان می‌کند که می‌تواند درست یا نادرست باشد؟ بلک آشکارا از پاسخ به این پرسش طفره می‌رود. در پانویس می‌گوید «من در اینجا از این بحث نمی‌کنم که آیا استعاره می‌تواند درست یا نادرست باشد.» (ibid: 289). باین‌حال، در متن مقاله می‌گوید که خواننده می‌تواند با استعاره یک نویسنده «مخالف» باشد و این دلایل می‌تواند له یا علیه استعاره به کار رود. باز در پاورقی برای این ادعاها می‌گوید «حقیقت این ادعاها، نظر خود من را که استعاره‌ها می‌توانند ادعاهای صدق را به‌طور ضمنی بیان کنند، تقویت می‌کند» (ibid). به نظر می‌رسد مقصود او از این بیان این است که اگرچه او مطمئن نیست که «انسان، گرگ است» ادعایی دارد که در واقع درست یا نادرست است، او مطمئن است که این عبارت به‌طور ضمنی چیزی مانند «انسان، وحشی است»

را بیان می‌کند که درست یا نادرست است؛ بنابراین، بلک یک تفسیر معنایی روشن از چگونگی کارکرد استعاره‌ها ارائه می‌دهد؛ یعنی واژه‌های کلیدی در عبارت استعاری برای ایجاد یک تصور و یا بینش خاص، تعامل می‌کنند.

نکته دیگر این‌که کاملاً معلوم نیست به چه دلیل کانون استعاره و نه چارچوب و قالب آن، باید به‌عنوان صفحه نمایش و فیلتر عمل کند که متداول‌های غیرمرتبط را مجبور به سقوط و از بیان رفتن می‌کند هرچند روشن است که هر دو فکر متداول‌هایی دارند که به‌منظور «فعال» شدن باهم آن‌ها نیاز به سقوط کردن بعضی از آن‌ها دارند. هنگامی که می‌گوییم، «جان، گرگ است» و ویژگی‌ها و صفت‌های خاصی برای هر دو فکر وجود دارد که باید نادیده گرفته شوند. با این حال بلک هیچ دلیلی برای درک این‌که چرا کانون استعاره به نحوی ابتدایی‌تر و یا در دسترس‌تر است و قادر به عمل کردن بر متداول‌های چارچوب است، ارائه نمی‌دهد. یکی از مسائل ناشی از این واقعیت است که به بلک اجازه فرضی را دادیم که در آن ما بدون توضیح می‌دانیم که چگونه کانون را از چارچوب و قالب تمیز دهیم. بلک استعاره‌ها را فاقد شرایط صدق می‌داند «استعاره‌ها پایان بسیار بازی^{۵۴} دارند و قادر نیستند به‌عنوان بیانات مصداقی و ارجاعی عمل کنند و همچنین نمی‌توانند گزاره‌هایی باشند که شرایط صدق داشته باشند» (Black, 1962: 39). او معتقد است اگر استعاره‌ها در متنی استفاده شوند که معنای علمی و دقیق در آن مدنظر باشد (برای نمونه در یک نظریه علمی)، نقش و کارکرد آن‌ها کاملاً ابداعی و ابتکاری خواهد بود؛ یعنی ابزارهایی برای یک هدف و منظور یا راه‌هایی برای کمک به درک و فهم‌اند و نه عباراتی که بتوانند برای حقیقت یا نادرستی آزمایش شوند (ibid: 37).

نظریه تعاملی بلک، بینش کمی نسبت به چگونگی کارکرد استعاره‌ها ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد توضیح چارچوب او معنای معمولی بسازد، با این حال باز کردن و روشن کردن این نظریه به اندازه کافی برای توضیح این امر که چگونه کانون هدایت می‌کند که کدام متداول‌های هم پیوند رها شوند تا نادیده گرفته شوند و سقوط کنند و کدام یک در «لنز» شنونده باقی می‌ماند، دشوار می‌نماید.

نظریه بلک هرگز منکر آن نیست که معنای اصلی در تفسیر استعاره موردنیاز است. اگرچه کلمات معنای اصلی خود را حفظ می‌کنند، آن‌ها به مفاهیم و ایده‌های مختلفی که به‌وسیله و بستر ارائه شدند، متصل می‌شوند. این امکان وجود دارد که این همان چیزی باشد که دونالد دیویدسون (۱۹۷۸) از «کاربرد مدنظر داشت، اما او نتوانست منظور خود را از آن روشن کند.

اشکال دیگر نظریه تعامل این است که واژه «تعامل» خود یک استعاره است. برداشت جدیدتر از این نظریه، تعامل را به‌عنوان «قرار دادن چیزی که مقصود حقیقی است در نظامی ذهنی از امور معمولی مشترک با واژه استعاری» تبیین می‌کند. بدین‌سان گفتن «مری، گرگ است» مشترک ساختن مری و صفات او با مجموعه‌ای از خصوصیات با گرگ‌هاست؛ یعنی حيله‌گری، درنده‌خوبی، غیرقابل پیش‌بینی بودن و مانند آن. با این‌همه «تعامل» واژه‌ای نادرست برای فهم‌اندن این خصوصیت به نظر می‌رسد. همچنین نظریه تعامل مدعی است که معنای کلمات از این تعامل تأثیر می‌پذیرند و این امر توصیفی غیردقیق از این پدیده به نظر می‌رسد. علیرغم انتقادهایی که بر اصول نظریه بلک وارد است او در

مقاله‌های خود نکاتی را مطرح کرده است که به خودی خود و مستقل از بعضی مسائل مطرح شده بسیار قابل توجه است. شاید مهم‌ترین این دستاوردها توجه خاص او به این نکته است که محتوای ادراکی و علمی مخصوص در استعاره به‌گونه‌ای است که آن را به هیچ‌وجه نمی‌توان با تعابیر و جمله‌هایی که در آن‌ها الفاظ در معنای حقیقی خود به کار رفته‌اند جایگزین کرد. بینشی که در این زمینه برای ماکس بلک حاصل شده است بیش از آن چیزی است که به‌طور سنتی به‌عنوان مهم‌ترین اغراض استعاره؛ یعنی «تشبیه بر وجه مبالغه و ایجاز» معمول مطرح شده است (اژه‌ای، ۱۳۷۶: ۱۳). نظریه تعاملی بسیاری از همان مزایایی را دارد که نظریه مقایسه‌گرایی^{۵۵} دارد. نظریه تعاملی همانند نظریه مقایسه‌ای مسؤل این درک و فهم است که استعاره‌ها قادر به انتقال محتوای شناختی به شنونده هستند و مانند مقایسه‌گرایی فوگلین، با تقلیل ناپذیر قلمداد کردن معنای استعاری به یک تفسیر تحت‌اللفظی، از مسئله تفسیر عبور می‌کند. به نظر می‌رسد بلک مخصصه‌ای که مشکل تفسیر، نظریه او را در آن انداخت درک کرده است؛ بنابراین راه‌حل او به‌طور ساده ترسیم و مشخص کردن معنای غیر تحت‌اللفظی (استعاری) از معنای تحت‌اللفظی بود. به همین سبب، جای تعجب نیست که استعاره را نمی‌توان تفسیر کرد به این دلیل که تفسیر کردن باید با بیان دیگرگونه یک عبارت تحت‌اللفظی با عبارت تحت‌اللفظی دیگر انجام شود.

نتیجه‌گیری

ماکس بلک با رد دو نظریه جانشینی و مقایسه‌ای استعاره، دیدگاه تعاملی خود را مطرح می‌کند. در باور بلک، استعاره در واقع بیش از معنای جدیدی ایجاد می‌کند که به هیچ‌وجه تفسیر تحت‌اللفظی را بر نمی‌تابد. در یک سطح کلی، نظریه تعاملی ادعا می‌کند که استعاره یک پدیده شناختی تقلیل ناپذیر است که نه در سطح ترکیب کلمه، بلکه در سطحی بسیار عمیق‌تر، ناشی از تعاملات بین ساختارهای مفهومی است که کلمات را دربر گرفته‌اند. این دیدگاه ادعا می‌کند که در قلب یک استعاره، تعامل بین دو موضوع اولیه و ثانویه آن برقرار است. در آنجا، تعامل شرایط معنای جدیدی را ایجاد می‌کند که هیچ‌یک از دو موضوع، به‌طور مستقل آن معنا را ندارند.

نظریه تعاملی استعاره از بسیاری جهات دارای نکات برجسته‌ای است. بلک در مقاله دوم خود، به بازبینی نظریه خود می‌پردازد و نکات مهمی را مطرح می‌کند. او استعاره را از تشبیه و مقایسه صرف متمایز می‌کند و معتقد است که مقایسه تحت‌اللفظی که در تشبیه است توان الفاگری و الهام‌بخشی موجود در استعاره را ندارد و استعاره‌ها به سبب چنین توانایی از تشبیهات برترند. نکته دیگری که او مطرح می‌کند، تفکر استعاری به‌وسیله استعاره‌ها است؛ یعنی ما با استعاره‌ها می‌اندیشیم. این مطلب را بعد لیکاف و جانسون، بیان‌گذاران نظریه مفهومی استعاره، به‌صورت «ما با استعاره‌ها زندگی می‌کنیم» ارائه کردند. مطابق نظر ماکس بلک، استعاره‌ها بیش از خاصیت نسبت به امور به ما می‌دهند که بسیار فراتر از مقایسه و تشبیه صرف است. بلک استعاره‌ها را خلاق و دارای قدرت آفرینندگی می‌داند؛ به این معنا که

آن‌ها می‌توانند شباهت‌هایی میان امور و اشیا ایجاد کنند که پیش‌تر وجود نداشتند. با وجود نکات بدیع و مهم این نظریه، انتقاداتی را نیز می‌توان بر آن وارد کرد. بلک پاسخ روشنی به این پرسش‌ها که آیا کلمات خاص در یک استعاره، معانی جدیدی می‌گیرند و اینکه آیا یک استعاره، گزاره‌ای را بیان می‌کند که می‌تواند درست یا نادرست باشد، نمی‌دهد. نکته‌ی دیگر این‌که او توضیح نمی‌دهد که چرا کانون استعاره و نه چارچوب آن باید به‌عنوان فیلتر عمل کند و متداول‌های غیرمرتبط را مجبور به سقوط کند. همچنین این نظریه در باب چگونگی کارکرد استعاره‌ها اطلاعات روشنی ارائه نمی‌دهد. اشکال دیگر این است که خود واژه «تعامل» یک استعاره است و از آنجا که هیچ تعامل حقیقی میان کلمات یک جمله یا میان مفاهیم وجود ندارد، نظریه‌ی تعامل هرگز به گونه واقعی چگونگی کارکرد استعارات را توضیح نمی‌دهد یا تشریح نمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. analytic philosophy
2. Continental philosophy
3. Nelson Goodman
4. I.A.Richards
5. omnipresent principle
6. Literally
7. Philosophy of rhetoric
8. Interaction Process
9. Idea
10. Interaction
11. Substitution metaphor
12. Comparison metaphor
13. Max Black
14. Metaphor
15. substitution theory of metaphor
16. literal
17. comparison theory of metaphor
18. Theory Of Interaction
19. frame
20. focus
21. Implicative complex
22. plowed
23. equivalent literal expression
24. See
25. Standard beliefs
26. current platitudes

27. Projected
28. Live
29. Dead
30. extinct
31. dormant
32. active
33. emphasis
34. resonance
35. unfunny
36. illuminating philosophical epigram
37. implicative complex
38. uptake
39. metaphorical coupling
40. likeness statement
41. comparison statement
42. suggestiveness
43. flash of insight
44. modifier
45. is like
46. looks like
47. correct & incorrect
48. extended meaning
49. System of Associated Commonplaces
50. Seeing through
51. temporary
52. More about metaphor
53. original insight
54. too open-ended
55. Comparativism

فهرست منابع

- اژه‌ای، محمد علی. (۱۳۷۶). «استعاره تعاملی»، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*، شماره ۸، صفحات ۱ تا ۱۴.
- استیور، دان. (۱۳۸۴). *فلسفه زبان دینی*. ترجمه ابوالفضل ساجدی، تهران: نشر ادیان.
- حاج فرج‌الله دباغ، محمدحسین. (۱۳۹۳). *مجاز در حقیقت؛ ورود استعاره‌ها در علم*، تهران: هرمس.
- شیخ رضایی، حسین. (۱۳۸۸). «استعاره و علوم تجربی». *فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز*، شماره ۳۰، صفحات ۷۴-۵۷.
- ریچاردز، آی. ای. (۱۳۸۳). *فلسفه بلاغت*. ترجمه علی محمد آسیابادی. تهران: قطره.

هاوکس، ترنس، (۱۳۹۳). *استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.

- Black, M. (1979). "How metaphors work: A reply to Donald Davidson". *Critical Inquiry*, 6(1), 131-143.
- Black, M. (1954). "Metaphor". *In Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol: 55, pp. 273-294.
- Black, M. (1977). "More about metaphor". *Dialectica*, 31, 431-457.
- Black, Max. (1962). *Models and Metaphors: Studies in Language and Philosophy*. Ithaca: Cornell University Press.
- Black, M. (1966). "Notes on the "Paradoxes of Confirmation". *Studies in Logic and the Foundations of Mathematics*, Vol: 43, pp 175-197.
- Camp, Elisabeth and Marga Reimer. (2006) *Metaphor. The Oxford Handbook of Philosophy of Language*. New York: Oxford University Press.
- Davidson, D. (1978). "What metaphors mean". *Critical inquiry*, 5(1), pp 31-47.
- Hills, David. (2004) *The Pleasure of Ulteriority: Four Essays on Verbal Metaphor*. Ph. D. diss. Princeton: Princeton University.
- Johnson, Mark. (1981) ed. *Philosophical Perspectives on Metaphor*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Kjærsgaard, M. S. (1986). *Metaphor and Parable. A Systematic Analysis of the Specific Structure and Cognitive Function of the Synoptic Similes and Parables qua Metaphors*, Leiden: (AThD 20).
- Lycan, W. G. (2000). *Philosophy of language*. London: Routledge.
- Ricoeur, Paul. (1977). *The Rule of Metaphor: Multi-disciplinary Studies of the Creation of Meaning in Language*, trans. Robert Czerny with Kathleen McLaughlin and John Costello, SJ. Toronto: University of Toronto Press.
- Richards, I. A. (1937). *The Philosophy of Rhetoric*. (Oxford: Oxford University Press, renewed 1964; Galaxy 1965) 89.

Archive of SID